

رُویَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ غَيْرَتِ مِنْ آثَارِ إِيْمَانٍ اسْت.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت به معنای روش رفتاری و گفتاری دادن بود و گفته شد در بین محیط‌هایی که انسان درون آنها ساخته میشود، مؤثرترین آنها محیط خانوادگی است. این مسئله را نیز مطرح کردیم که در تربیت آنچه نقش اساسی داشته و جنبه زیربنایی دارد؛ عنصر حیا و پرده داری است، که امری فطری است و در هر انسانی وجود دارد. بعد مواردی از آیات و روایات مطرح شد. حالا در این جلسه یکی دو مورد دیگر را هم برای تأیید اینکه حیا برای تربیت نقش زیربنایی دارد، مطرح میکنم بعد چند تذکر میدهم.

نهی از تربیت در حالت خشم

یکی از مواردی که در باب تربیت مطرح شده است این است که مربی در یک حال خاصی، از تربیت دیگران نهی شده است؛ که در این حال دیگری را تربیت نکن! خود این یک مسئله است. جهت آن هم این است که ممکن است در این حال نتیجه مطلوب را نگیری، بلکه نتیجه عکس بشود. درباره پیغمبر اکرم نقل شده که نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عَنِ الْأَدَبِ عِنْدَ الْغَضَبِ رَسُولُ خُدا از تأدیب به هنگام خشم، نهی فرمودند.

یعنی آنگاه که خشمگین شدی، آنگاه تربیت نکن! ادب همان تربیت است. در روایتی است از علی (علیه السلام) آمده است: لَا أَدَبَ مَعَ الْغَضَبِ ادب کردن، هنگام خشم ممکن نیست.

در حال خشم، ممکن است فرزند رُو در روی تو بایستد!

تربیت همراه غضب، اصلاً تربیت نیست. چون آنچه که در باب تربیت نقش زیربنایی دارد و برای تأدیب و تربیت می‌خواهیم از او استفاده کنیم، حیا و پرده داری است. اگر بخواهی در آن حال که خشمگین هستی، فرزندت را تربیت کنی، چون هنوز نتواستی خودت را کنترل کنی، ممکن است حرکتی از تو سر بزند که این موجب پرده دری شود. چون عصبانی شده ای ممکن است یک دفعه یک حرکتی از تو سر بزند - اعمّ از گفتار و کردار - که موجب پرده دری و بی‌حیایی شود. مثلاً موجب شود که طرف مقابل، جلوی تو بایستد؛ یعنی بر اثر این روش تو نتیجه عکس دهد. تو با این کارت پرده دری کردی. آن پرده داری و حیایی که برای تربیت فرزند زیر بنا بود را دریدی. تربیت در این موقعیت دیگر فایده ندارد. چون محور و زیر بنا، پرده داری است نه پرده دری. ببینید این مسئله‌های را که من مطرح کردم، جنبه ی علمی دارد و مربوط به معارف ماست. مربوط به معارف قرآنی و روایی ماست. من خطابه بلد نیستم. شعار هم بلد نیستم؛ من ضدّ شعارم و اهل شعورم. آدم باید نسبت به معارف دینش شعور پیدا بکند. اگر می‌خواهد اصلاح بکند، بداند که اصلاح بر محور شعور است نه شعار. در این حال خشم و

غضب، بدان که روایات از تربیت نهی کرده اند. دلیل آن را هم گفتم؛ برای این است که باید در تربیت حیا و پرده داری در فرد شکوفا شود. در تربیت محور پرده‌داری و حیاست.

تأکید اول: چه قصد تربیت باشد، چه نباشد، آموزش داده میشود.

این را عرض کردم که در هنگام تربیت دیگران چه قصد بکنی، چه نکنی، تربیت صورت می‌پذیرد و فرزند روش عملی را از تو می‌آموزد. اما اگر یک وقت هم قصد کردی، باز هم تربیت صورت می‌پذیرد. من گفتم که قصد در تربیت مداخلت ندارد، یعنی تربیت نسبت به قصد «لا به شرط» است، (یعنی لازم نیست نیت و قصد باشد تا تربیت انجام شود.) «به شرط لا» نیست. (یعنی لازم نیست که نیت و قصد نشود تا تربیت صورت پذیرد) آدم چه قصد بکند، چه قصد نکند، آموزش داده میشود. چه آموزش دیداری، چه گفتاری، و چه کرداری اش.

اما معنای آن این نیست که اگر قصد کردی این دیگر تربیت نیست. یک وقت اشتباه نشود.

تأکید دوم: برخورد تربیتی، با اشاره و کنایه باشد!

در معارف مان به ما آموخته اند آنجایی که قصد میکنی دیگری را با گفتارت تربیت کنی که گاهی هم با کردار ممکن است؛ ولی اینجا گفتار روشنتر است - دو راه را پیش بگیر؛ ۱- تلویح (اشاره)، ۲- تعریض (کنایه)؛ برای اینکه انسان اگر

بخواهد دیگری را تربیت کند و قصد تربیت داشته باشد، در خانواده با کسی مواجه است که هنوز خوبی را از بدی تشخیص می‌دهد. می‌خواهی به او بگویی: «این کار زشت است؛ نکن! یا این کار خوب است؛ انجام بده!» او هنوز حسن و قبح را می‌فهمد. عقل عملی اش را از دست نداده. ما می‌گوییم: عاقل است. هنوز عقل عملیاش را از دست نداده و مسخ نشده است. خصوصاً در محیط خانواده، بچه هنوز خوب و بد را می‌فهمد و خوبی و زشتی سرش میشود. در اینجا می‌گویند، روش تربیتی چون متناسب با مکانهاست - تلویحی یا تعریضی باشد.

در مؤاخذه، صراحت لهجه به خرج نده!

روایت از علی (علیه السلام) است که فرمود: عُقُوبَةُ الْعُقَلَاءِ التَّلْوِيحُ عقوبت کردن عقلاء با تلویح (اشاره) است.

اگر دیدید بچه کار بد کرده است و می‌خواهید مؤاخذه‌اش بکنید، با تلویح او را مؤاخذه کنید. تلویح در مقابل تصریح قرار می‌گیرد و تلویح به معنای اشاره است. ما هم در مکالمات، محاورات عرفیه و حتی نوشته هاما این هست که می‌گوییم: تلویحاً مطلب را به او فهماند؛ یعنی با اشاره. صراحت لهجه به خرج نده! چرا؟ چون پرده دری میشود. اثر آن از بین میرود. اگر بچه را می‌خواهی تربیت کنی؛ کار بد کرده، کار زشت کرده، با اشاره از او بازخواست کن!

به بچه بگو: "یک نفر" این کار بد را کرد! ...

روایت دوم از علی (علیه السلام): «التَّعْرِضُ لِلْعَاقِلِ أَشَدُّ عِتَابَهُ كُنَايَهُ لِلْعَاقِلِ شَدِيدُ تَرْبِيَتِهِ»  
عتابها است.

تعريض، کنایه است. مثلاً انسان بگوید یک کسی بود یک همچین کاری کرد و چنین و چنان شد. نگو تو کردی! تو این کار را کردی، تو آن کار را کردی! اگر صریحاً بگویی معلوم میشود خودت باید تربیت شوی. روش تربیت این نیست. باید با ظرافت عمل کنی.

نگاه کنید اسلام، چقدر ظریف برخورد میکند! روش تربیت در اسلام، همسو با فطرت انسانی است. میخواهم بگویم: اصلاً، زیربنای تربیت و اصلاح، حیاست. میخواهید اصلاح کنید؟ تربیت کنید؟ حیا زیربناست. آنجایی که میخواهی روش رفتاری و گفتاری به دیگری بدهی، خیلی باید مراقب باشی که پرده دری نکنی؛ تا اثر داشته باشد.

باید حیا در فرزند، ملکه شود!

لذا در آنجایی هم که قصد تربیت دارید، باید مراقب باشی که حیا صدمه نخورد؛ بلکه این استعداد را مثل بقیه استعدادها و قوه‌هایی که خداوند در انسان نهفته است، روز به روز باید در فرزند شکوفا کنی! باید رو به فزونی برود، شدت و قوت بگیرد و به صورت ملکه در بیاید. آن وقت، رفتارها، کردارها و گفتارهایش همه اصلاح میشود. من فکر میکنم که تا حدودی توانسته باشم مطلب را رسانده باشم که مسئله،

رابطه مستقیم بین تربیت و پرده داری و حیاست و الا اگر حیا نباشد دیگر تربیت هیچ معنایی ندارد.

تذکر اول: تربیت شدن هم غیر ارادی است.

دو تذکر باید بدهم. یکی اینکه در مسئله تربیت کردن، گفتیم قصد مدخلیت ندارد و تربیت از عناوین قصدیه نیست. تربیت شدن هم همینگونه است. از عناوین قصدیه نیست و قصد نمیخواهد. خواه ناخواه تحقق مییابد و اثر میگذارد. در آموزش دادن روشها، قید نشده است که فرستنده اش باید قصد کند تا تربیت انجام شود. مثلاً هیکل پدر و مادر - هم دیداری، هم گفتاری و هم شنیداریاش - فرستنده است. بخواهی، نخواهی، دارد پخش میکند و به بچه روش رفتاری و گفتاری آموزش میدهد؛ قصد هم لازم ندارد. در گیرنده هم وضع همینطور است. گیرندگی بچه هم قصد نمیخواهد. قصد در آن هم مدخلیت ندارد که لازم باشد بچه قصد کند که تربیت بشود، تا تربیت بشود. خواه ناخواه است. نه در فرستندهاش اراده ی تربیت - به این معنا - مدخلیت دارد، نه در گیرندهاش؛ هیچ کدام.

انسان تا کاملاً تربیت نشده است، در معرض خطر است.

چون ما بحثمان راجع به خانواده و فرزند بود، تذکر بدهم که ممکن است شخص وارسته ای باشد و در برخورد با افراد فاسد، منحرف نشوند. اینها قبلاً موضعگیری کرده اند و این برخورد روی آنها اثر ندارد. یک وقت اشتباه نکنید! انسان وارسته

قبلاً موضعگیری و جبهه گیری کرده، حرفهای بیربطی که از دهان یک فاسد در میآید، روی او اثر ندارد. او میفهمد که این آدم چه موجودی است. این خارج از بحث ماست.

همانگونه که تربیت کردن منوط به قصد کردن نیست و به آن بستگی ندارد، تربیت شدن در این محیطها هم همینگونه است. آن وقت فرزند وقتی بالا میآید و بعد از محیط خانوداگی، وارد محیط آموزشی میشود، همینگونه است که تا وقتی از نظر تربیتی ساخته نشده، در این محیط جدید تغییر میکند. بدان که تا وقتی ساخته نشده است، خراب شدن ارادی نیست. خراب شدن و فاسد شدن تو ارادی تو نیست. بخواهی یا نخواستی در همین سه بُعد دیداری، شنیداری و کرداری، فاسد خواهی شد.

مصونیت تربیتی؛ مخصوص اولیای خاص خدا

خیال نکنی بیمه شدی! اصلاً و ابداً! در باب تربیت، این خبرها نیست. اولیای خاص خدا جای خودشان را دارند و الا همه ما در معرض این فساد هستیم. خیال نکنی سنّ و سال و این چیزها مدخلیت دارد! خیال کردی مثلاً پدر مصونیت دارد؟ مادر مصونیت دارد؟ اصلاً و ابداً، نه پدر و نه مادر، هیچ کدام مصونیت ندارند. این حرفها نیست. همیشه در معرض خطری و اتوماتیک وار خراب میشوی.

تذکر دوم: تربیت امری تدریجی الحصول است.

تذکر دوم اینکه: تربیت تدریجی الحصول است و دفعی الحصول نیست. یعنی چه؟ معنای آن این است که با تکرار شخص صالح میشود. باید تکرار بشود تا شخص فاسد بشود. چه در رابطه با آموزشهای دیداری، چه گفتاری و چه رفتاری. با یک دفعه تربیت نمیشود. لذا میگوییم تربیت تدریجی الحصول است، دفعی الحصول نیست. من این را در باب «حال» و «ملکه و خصلت» عرض کردم که فرق بین اینها چیست؟ حال: حالت و کاری است که انسان یکدفعه انجام میدهد. فرض کنید من -در بُعد دیداری- یک نگاهی کنم، در یک لحظه عکسبرداری کنم؛ این حال است. اما اگر این در من بماند، ثبت و ضبط شود بطوری که فراموش نکنم، این ملکه و خصلت است که با یک بار هم حاصل نمیشود. شما هم چیزی را بخواهی حفظ کنی، با یک بار حفظ نمیشوی. وقتی تکرار شد به صورت ملکه در میآید. اول حال است، یک چیزی روی روح میآید، و نقشی میگذارد. اما چه وقت عمق پیدا میکند و به صورت روش در میآید که در من اثر میگذارد؟ آن موقعی است که به صورت ملکه در بیاید. ملکه چگونه پیدا میشود؟ با تکرار. مدام بیاید، مگرر شود؛ هرچه بیشتر، عمق آن هم بیشتر!

بچه هرچه را که ببیند، در درونش اثر میگذارد.

اگر در نظرتان باشد نسبت به بچه این را گفتیم که کودک اینگونه است که اولاً این خزانه ی ذهن او، اتاق بایگانی او، خالی است و در حافظه اش چیزی ندارد، تو میآیی مدام، به او نقش میدهی، و در آنجا مطلب میگذاری. ثانیاً چون هیچ چیز



ندارد، زود میگیرد. هم سریع میگیرد و هم عمیق. اما من و تو اینقدر بیچارگی به  
سرمان آمده است که هرچه میآید، حواسمان پرت میشود. اما او اینگونه نیست.

ملکه باعث سهولت انجام فعل و موضعگیری میشود.

لذا در اینجا، تربیت برای او به تدریج به صورت یک ملکه میشود و روش میشود.  
آن وقت فرق بین کسانی که ملکه یک کاری در آنها هست با کسی که ملکه آن  
کار را ندارد، این است که آن کسی که ملکه دارد، خیلی با سهولت آن کار را  
انجام میدهد و برایش فشار ندارد؛ اما آن کسی که ملکه اش را ندارد، کار برایش  
همراه با فشار است. وقتی در فرزند حالت خوبی ملکه بشود، هنگامی که او به کاری  
مخالف و ضد آن برخورد کند، جبهه گیری میکند. خود او جبهه گیری میکند.  
چون تو به او روش دادی، و این ملکه اش شده است. به این آسانی کار بد انجام  
نمیدهد، جبهه گیری هم میکند. در باب صلاح اینگونه‌هاست، فساد آن هم همینطور  
است. اگر - نعوذ بالله - روش فاسدی به او بدهی، به آسانی عمل میکند.

رابطه ی تنگاتنگی که از چاشنی محبت برخوردار است، اثر تربیتی دارد.

ما روایاتی در دو باب داریم که همین معنای تدریجی الحصول بودن در آنها هست  
و به آن اشاره میکند؛ یک باب مصاحبت، و یک باب مجالست. حالا من میگویم  
چرا این دو تا را انتخاب کردم. مصاحبت و مجالست یعنی رابطه تنگاتنگ؛ رابطه  
تنگاتنگی که از چاشنی محبت برخوردار است. فرض بفرمایید یک کسی است که

در محل کار خود نشسته است و همه گونه مشتری می‌آید؛ جنس می‌خرد و می‌رود. این را مصاحبت و مجالست نمی‌گویند. اینگونه هم نیست که این رفت و آمد در او اثر عمیق بگذارد. بلکه ممکن است که خود او فاسد باشد بعد هم وقتی یک فاسد دیگری بیاید و با او برخورد کند، این فسادش را تر و تازه کند. فیل او یاد هندوستان کند. این یک بحث جدایی است. اشتباه نکنید! در باب مصاحب، مجالست، رابطه تنگاتنگ میان انسانها که از یک چاشنی محبت هم برخوردار باشد، مطرح است. رابطه درون خانواده؛ روابطی تنگاتنگ و مکرر.

قویترین رابطه‌های محبتی و تنگترین رابطه در محیط خانواده بین پدر و فرزند، مادر و فرزند است. چون قویترین رابطه اینجاست، ما میبینیم اسلام خیلی دقیق شده. مراقب باش این رابطه تنگاتنگ وقتی مکرر میشود، تکرار موجب فساد میشود! البته اسلام آنجایی که صالح باشد، تأیید و تأکید میکند. آنجایی که فاسد باشد اعلان خطر میکند و هشدار میدهد. همه اینها گویای همین معناست که این مجالست و این مصاحبت، تنگاتنگ است و زیاد هم است؛ مراقب آن باشید.

همنشینی با خوبان مایه ی نجات

یک روایتی را من از علی (علیه السلام) عرض کنم: «لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِحَيْرٍ وَ أُنْجَى مِنْ شَرٍّ مِنْ صُحْبَةِ الْأَخْيَارِ چیزی به اندازه‌ی همنشینی با خوبان، انسان را به خیر نخوانده و از بدی نجات نمیدهد.

هیچ چیزی دعوت کننده تر و جاذبتر به سوی خیر و صلاح از همنشینی با خوبان نیست. همنشینی با نیکان آدم را به سمت خوبی میکشد. زبانی نیست، عملی است. خواه ناخواهی است. رابطه تنگاتنگ اثر حسن میگذارد. مصاحبت با افراد نیکو و وارسته تو را به صلاح میکشد و از شرّ نجات میدهد. همین مصاحبت و همراهی؛ خود او، اتوماتیک وار و ناخود آگاه روی تو اثر میگذارد.

بعد در یک روایتی علی (علیه السلام) خیلی زیبا این را توضیح میدهد؛ میفرماید: «صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ كَالزَّيْحِ إِذَا مَرَّ بِالتَّنِّ حَمَلَتْ تَنَّا هَمْنَشِينِي بِأَدَانِ، بَدِي مَيَّأورد؛ مانند نسیمی که از لجنزار میگذرد و بوی بد میگیرد.

اگر با آدم های فاسد رابطه تنگاتنگ پیدا کردی - که این رابطه چاشنی محبت هم داشته باشد - روی تو اثر میگذارد، و تو را هم فاسد میکند. بعد مثال میزند. میگوید: مصاحبت تو با او، مثل یک باد میماند که اگر به یک شیء بدبویی برخورد کند، این باد، بوی بد را همراه خودش میبرد؛ خواه ناخواه. همین که از روی نجاست رد شد، - همین مصاحبت - بوی بد را همراه خودش میبرد. بدان تو هم با افراد فاسد مصاحبت داشته باشی - چه رسد که چاشنی محبت هم باشد و تنگاتنگ باشد - بوی بد آن، به تو هم میرسد، تو هم بدبو میشوی!

نشست و برخاست با علما، مایه ی تزکیه نفس

در باب مجالست، علی (علیه السلام) میفرماید: «جَالِسُ الْعُلَمَاءِ يَزِدُّدَ عِلْمُكَ وَ يَحْسُنُ أَدَبُكَ وَ تُرْكُ نَفْسِكَ بِاَعْلَمَاءِ نَشِيت وَ بِرَخَاسِثِ كُنْ كِهْ عِلْمَت رَا زِيَاد، اَدَبَت رَا نِيكُو وَ جَانَت رَا پَاك مِي سَا زَد.

با افراد فهمیده و ارسته رابطه تنگاتنگ برقرار کن! به فهم و شعور تو میافزاید. ادب همان تربیت است. خوب تربیت میشوی. از نظر امور نفسانیت، این رابطه نفس تو را تزکیه میکند. یعنی این نفسی که خبیث و سرکش است همین رابطه او را مهار میکند؛ صرف رابطه! یعنی چه بخواهی، چه نخواهی، این ارتباط اثر میگذارد. حضرت در جایی میفرماید: جَلِيسُ الْخَيْرِ نِعْمَةٌ، جَلِيسُ الشَّرِّ نِقْمَةٌ هَمَنْشِينِ خُوب نَعْمَت وَ هَمَنْشِينِ بَد بِلَاسَت.

تعبیرات مختلف دارد علی (علیه السلام) «جَانِبُوا الْأَشْرَارَ وَ جَالِسُوا الْأَخْيَارَ از بدان کناره بگیر و با خوبان در آمیزید.

این روایات گویای همین مطلب است که، در تربیت تداوم مطرح است. مصاحبت، تداوم دارد. مجالست هم تداوم دارد. اینکه میگویم تدریجی الحصول است به این خاطر است. این روایات، هم غیر ارادی بودن را میرساند، هم تدریجی الحصول بودن را. نفس این رابطه تنگاتنگ - خصوصاً که چاشنی محبت هم داشته باشد - اثر خودش را میگذارد. هم نقش سازندگی دارد. هم نقش تخریبی دارد. حال اگر آن رابطه دیداری، گفتاری و کرداری تو با یک انسان و ارسته باشد، برای تو

وارستگی میآورد. - نعوذ بالله - اگر از آن طرف باشد، مثل اینکه بادی از روی نجاست بگذرد، یک چیز بدبو همراه خودت میبری؛ بخواهی یا نخواهی.

### جمع بندی

بحثم را کلاسه کنم. اول؛ مسأله تربیت بر محور حیاء و پرده داری است و اساس کار این است. دوم؛ قصد و نیت در مسأله تربیت نقش ندارد -چه در ارتباط با مربی و چه در ربط با مربا- نقش ندارد. سوم؛ تربیت تدریجی الحصول است، دفعی الحصول نیست.

مجالسی که خدا بد می داند و به آن بدی نازل می کند

حالا من چون جلسه گذشته یک تعبیری کردم، میخوام آن را توضیح دهم. این روایت در اصول کافی است. مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) آن را نقل میکند. من از وسائل نقل میکنم. در وسائل در کتاب امر به معروف و نهی از منکر، ابواب امر و نهی، باب ۳۸ حدیث ۱۱ آمده است. روایت هم روایت نسبتاً مفصلی است. عن ابی عبدالله (علیه السلام) «قال: ثَلَاثَةُ مَجَالِسٍ يُقَمُّهُ اللَّهُ وَ يُرْسِلُ نِقْمَتَهُ عَلَى أَهْلِهَا فَلَا تُقَاعِدُوهُمْ وَ لَا تُجَالِسُوهُمْ از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: سه مجلس هست که خدا از آن مجالس خشمگین است و نقمتش را بر اهل آن مجلس میفرستد. پس شما به آنها نروید! با آنها ننشینید! با آنها رابطه برقرار نکنید!» «تُجَالِسُوهُمْ» همین است که الآن گفتم.

آیا دشمنان اهل بیت متجدّد هستند و اهل بیت (علیهم السلام) سنتگرا؟!

یکی از آن مجالس، مورد نظر من است؛ چون میفرماید سه مجلس. «... وَ مَجْلِساً ذُكِرَ أَعْدَاؤُنَا فِيهِ جَدِيدٌ وَ ذُكِرْنَا فِيهِ رَثٌّ» مجلسی که دشمنان ما جدید شمرده میشوند. این جنبهی شخصی ندارد. بحث شخص نیست. یعنی آن کسانی که با روش ما سراسازگاری دارند، روششان جدید تلقی شود. اعداء ما، در روش ما ناهمگوناند. در جاهایی که به کسانی که با روش ما مخالفند، متجدّد میگویند، نباشید. اعداء ما در آنجا جدید خوانده میشوند. میگویند: اینها نوآورند، روشنفکراند. «وَ ذُكِرْنَا فِيهِ رَثٌّ» ما را رَثّ میدانند. رَثّ یعنی کهنه؛ از ما، بعنوان "کهنه" یاد میکنند. آقا! این روشنفکر است، آن سنتگراست.

چون جلسه قبل من این عبارات را گفته بودم، میخواستم بگویم: این حرفهایی که من میگویم، با توجه میگویم. میگویند: آقا این حرفها قدیمی شده، کهنه است. به ما میگویند: کهنه! یعنی چه؟ یعنی روش ما کهنه است. وگرنه خود من را که نمیگویند: کهنه شده! روش ما را میگویند.

این حرفها آقا کهنه شده! اینها واپسگرایند! اُمْلَنَد! مُرْتَجِعَنَد! سنتگرایند! کسی که مخالف آنها میگوید روشنفکر است. متجدّد است.

خبر امام صادق (علیه السلام) از حال امروز ما

اگر غیر از این حرفها در مناقب اهل بیت هیچ چیزی نبود، کافی بود. کأنه امام صادق (علیه السلام) امروز من و تو را دارد میبیند. آن موقع بحث تجدد و این حرفها نبود. یک روز میآید که روش و سنت الهیه انسانیّه میشود: کهنه گرایی، واپسگرایی؛ و نظرات مقابل آنها میشود: نوآوری، روشنفکری، تجدد.

چرا از شرکت در این مجالس نهی میکند؟ بخاطر اینکه خواه ناخواه این مجالس روی تو اثر میگذارد. خدا نسبت به این مجلسها خشمگین است و نعمتش را بر اینها فرو میریزد. با اینها نشین! هم لا تُقَاعِدُوا دارد، هم لا تُجَالِسُوا. چون شما که آدم وارسته نیستی، خواه ناخواه اثر میپذیری. آن وقت آنجاست که دیگر وا مصیبت است. تو نرو! اگر مسلمانی، اگر تابع اهل بیتی؛ نرو!

فضیلت انسان بر حیوانات، تربیت انسانی و الهی

ما حرفمان این بود که معارفمان همه بر محور فطرت بشر است. دقیقاً بر محور مسائل علمی میگوییم، اینهایی را که گفتیم، تمام بر محور خلقت بشر است. اکتسابی نیست، تحمیلی نیست. اسلام در امور تربیتی، از دورن ما گرفته به ما تحویل داده. میگوید همانی که در خود تو هست، بیا و همان را شکوفا کن! انسان باش! تو انسانی، بعد انسانیت را باید شکوفا کنی! تو بعد معنویت، الهیت را باید شکوفا بکنی! بله بعد حیوانی داری، اما به مقدار کافی رشد پیدا کرده و کافیت. فضیلت تو بر حیوانات فقط در این رابطه است. مابه الامتیاز تو این است، چرا میروی در این مجالس، بعد هم فریب این حرفها را میخوری؟

روشنفکر، اقلانسانیت خود را میبند!

جلسه گذشته کسی در این رابطه از من سؤال کرد؛ گفتم: من ریشه این حرفها را میدانم. این حرفها را نسبت به امور اجتماعی، جامعه شناسه ای غربی مطرح کرده اند - نمیخواهم اسم ببرم، چون اصلاً برای خودم سبک میدانم که اسمش را هم ببرم- اینها از آنها گرفتند. اسمش را هم بلدم، حرفهایشان را هم میدانم. همه را خبر دارم که از آنها گرفتند. آنها چیزی جز حیوانیت سرشان نمیشود.

از این شعارهای حیوانی، نهرا سید! بدبختی این است که به اینها میگویند: روشنفکر! روشن نیست. تاریک فکر است. اگر روشن بود، اقلانسانیت خودش را میدید. یعنی آن ندای درونی خودش را می شنید. جلسه پیش گفتم، آن بتپرست (زلیخا) میفهمد، این یکی نمیفهمد. مطالبی که جلسه گذشته گفتم، حساب شده بود؛ جزء معارف ما بود. روایت آن را هم خواندم.